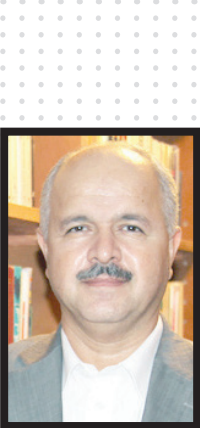




گوئناگون در ایران و جهان نائل آمده است و به‌عنوان شاعری، هم توانا در نظم و هم توانا در نثر با هنر بی‌بدیل خود به جایگاهی رسیده است که افصح المتکلمین و پادشاه ملک سخن نامیده می‌شود. اندیشه نهفته در «گلستان» و «بوستان» نشان از آن دارد که سعدی نسبت به مسائل اجتماعی دغدغه‌مند بوده است. ما می‌دانیم که خداوند سعدی، خداوندی رحیم است و از جمله نشانه‌هایش اینکه در دیباچه «گلستان» می‌خوانیم: «باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه‌جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.» سعدی همین بی‌حدواندازه بودن رحمت الهی را وظیفه حکام می‌داند و از آن‌ها طلب می‌کند. از جمله نکات همواره مورد توجه سعدی، کم‌آزاری بوده و این توصیه‌ای است که در مجموع آثارش خطاب به حاکمان در خصوص شیوه رفتار با مردم می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که مردم ریشه حاکمانند و آزار آن‌ها موجب بسست‌شدن تنه در دخت حاکمان می‌شود. دید جهانی سعدی بازتاب‌یافته در «بنی‌آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند»، در قرن هفتم هجری از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. ما می‌دانیم که گلستان سعدی برای اولین‌بار در سال ۱۶۳۴ توسط آندره دوریر به زبان فرانسه چاپ و بعد از آن تقریباً به همه زبان‌ها تر جمه شد. پس از آن کسی چون رالف والدو امرسون، شاعر، فیلسوف و نویسنده آمریکایی گفت: «سعدی به‌زبان همه‌ملل و اقوام عالم سخن می‌گویدو گفته‌های او مانند هومر، شکسپیر، سروانتس وموتننی، همیشه‌تازگی دارد.» یا ویکتور هوگو دین خود را به عشق خود به ادبیات ایران و مشترک‌زمین با انتشار «شرقیات» ادا کرد و با بهره‌گیری از مضامین سعدی در «گلستان» نوشت: «همه‌چیز گذران است، شرق عظمت خود را از دست داده است. غرب نیز به زودی از دست خواهد داد. پس چه باید کرد؟ همان کاری که سعدی شیراز کرده است: باید گلستانی ساخت که باد خزان را بر ورق او دست‌تطول نباشد و گردش زمان، عیش ربیعش را به طیش خریف مبدل نکند.» ما می‌دانیم که گوته، نیچه، پوشکین و… نیز سعدی را هم‌فکر و هم‌دیدگاه خود می‌دانند و می‌گویند، سعدی از کلاسیک‌هایی است که در کنار



یکی از ویژگی‌های آثار سعدی، به‌روز کردن زبان است و برای همین «گلستان»؛ سفیر زبان فارسی در شبه‌قاره چون کتابی آموزشی در کنار قرآن کریم در مکتب‌خانه‌ها آموزش داده می‌شد. این نشان‌دهنده تأثیر سعدی است و اینکه حضور او در ادبیات فارسی، معجزه‌ای چون ظهور فردوسی است



خوبان زبان و ادب فارسی هر کدام در ساحتی نمونه‌مثال‌زدنی‌اند؛ فردوسی حماسه‌سرا، نظامی داستان‌سرا، حافظ غزل‌سرا و… اما برخی، آنچه خوبان همه دارند، یک‌جا دارند. یکی از معدود اَبَر‌سخنوران تاریخ زبان و ادب فارسی که پا در هر عرصه‌ای از ساحت ادبی گذاشته و سنجه ارزیابی آن را فرسنگ‌ها به جلو برده، سعدی است. سعدی در غزل نوع خاصی از عارفانگی، عاشقانگی و تلفیقی از این دو را با موشکافی حال و هوای تغزل به نمایش می‌گذارد؛ طوری که تا به امروز – سده‌ها پس از او – غزل‌سرایان بزرگ زبان فارسی را با ترازی سعدی وزن می‌کنند و نهایتاً در مقام تعریف برمی‌آیند که مثل سعدی غزل می‌گوید. یا در حوزه نثرنویسی، اگر از بسیاری صاحبان فن بخواهند از میان تمام ادوار نثر فارسی و تمام جریان‌های نثرنویسی با تمام شاهکارهای‌شان، تنها یک نماینده برای معرفی ظرایف و دقایق، در عین حال شیرینی و لطافت نثر فارسی مشخص کنند، همچنان بی‌درنگ گلستان اولین انتخاب آن‌هاست. اما چیزی که تا به امروز کمتر به آن توجه شده، تحرکی است که سعدی در قصیده به وجود می‌آورد. در قصیده و قصیده‌سرایی، درست جایی که گمان‌ها بر این می‌رود که بزرگان سخته‌زبان عصر سبک خراسانی؛ مثل ناصر خسرو، انوری، منوچهری، فرخی و… داد این قالب ادبی را به تمامی داده‌اند و این نوع سخن‌وری در اشباع کامل به سر می‌برد، سعدی با شگردی هوشمندانه قصیده را به قصد نخستین کلمه باز می‌گرداند و شربت نوآوری را در این جام هم می‌ریزد. قصیده چنانکه از نامش برمی‌آید، قالبی بود که شاعران – عموماً درباریان – به قصد و منظور خاصی – عموماً دریافت‌صله – در آن به وصف و مدح ممدوح خود – عموماً پادشاه – می‌پرداختند. سال‌های‌سال نیز قصیده‌سرایی به این معنا شهرت یافته بود و قالبی بود خاص مدیحه‌سرایی و خواندن چه سری چه دمی عجب‌پایی. سعدی درست در قلب چنین قالبی، انقلابی شگرف شکل داد. قصیده را ابزاری برای انتقاد کرد و در

کلاسیک‌های ادب جهان خوش درخشیده است و این اندیشه سعدی است که این همدلی را ایجاد کرده است.
«بعضی پژوهشگران گفته‌اند که اقبال به حافظ، امری نوپدید در دنیای معاصر ایرانی و از جمله محصول استبداد است و در ۱۰۰ سال اخیر، روزافزون شده است. شما در مورد اقبال به سعدی چه نظری دارید؟
سعدی تا دوران آغاز تجدد در ایران، شاعری بلامنازع است و همه‌چیز به سعدی ختم می‌شود. حتی سنجش حافظ نیز با سعدی صورت می‌گیرد، چون هم در نثر آموزگار زبان است، هم غزل عاشقانه را به اوج رسانده است و انقلابی در فرم آن پدید آورده است و هم در قصاید و نصیحت‌الملوک در جایگاه یک مصلح اجتماعی

شنبه ۱ اردیبهشت ۱۴۰۳
سال سوم • شماره ۴۸۶
www.hammihanonline.ir

نگاه روزنامه‌نگار

ما تماشاکنان بستانیم

این ساختار به نام قصیده، به کام نقادی شعر سرود. اما سعدی هم مثل هر سوزوه دیگر که می‌میرد، مُرد و در قطعه هنرمندان تاریخ خاک شد تا عابران رد‌شوند و هر کسی از ظن خود فاتحه یا دشنامی نثار قبرش کند. روزگاری قرار بر این شده بود – بخوانید مُد شده بود – که با سنت بماهو سنت، ستیز شود، سعدی را نمادسنت‌گرایی تلقی می‌کردند و آثارش را می‌سوزاندند. سال‌ها بعد از آن نیز یکی از مصلحان که آتش تندی هم در این نوع سوزاندن‌ها داشت، یقه‌سعدی را می‌گرفت که «خدا مرگت بدهد که تو شاعر قرن هفتمی؟ قرنی که مغول‌ها از شرق و صلیبی‌ها از غرب این سرزمین را حمام خون ساخته‌اند.» و سعدی را متهم می‌کرد که تو از محنت دیگران بی‌غمی و در آن حال و روز، سروده‌ای: «درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند / جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند» گر چه اهالی تخصص روشن کرده‌اند که این یک خطا و مغالطه روش‌شناختی است که سبب می‌شود با مشاهده امری خاص در بافتی نامرتبط، حکمی عام صادر شود؛ این نگاه مختص آن زمان نماند و تا به امروز ادامه دارد؛ چنانکه به حسب ظاهر، قرآنی خاص از آثار او می‌تواند با منویات گفتمان غالب، هم‌خوانی داشته باشد و بنیاده‌ها و سازمان‌ها به نامش علم می‌شود. اما نکته‌ای که ما تماشاکنان تاریخ عمدتاً در ادوار مختلف از آن غافلیم این است که سعدی با تمام مافیها، چیزی نیست جز ادبیات و نگاه ایدئولوژیک به ادبیات، گرچه آزاد است؛ – ص‌البته اگر خود آن ایدئولوژی آزادی را سلب نکند – اما بیشتر مانیفست خواهد بود تا ادبیات. وقتی با عینک سراغ سعدی بیاییم فرقی نمی‌کند اول اردیبهشت‌ماه جلالی را برایش برگزداشت گرفته باشیم که سعدی شاعر صوم و صلات است و مناجات با اینکه مثل سال‌ها قبل، گلستانش را در آتش کنیم که این سنت‌های متحجرانه باید سوزانده شود؛ هر دو از زیبایی شتاب‌زده است یا بهتر بگوییم عینکی است که ما در فاصله چندصدها ساله از او بر چشم زدیم و از پشت آن، نظر به او دوخیم. سعدی ثنا سجاده در مواعظ، همان سعدی شراب و بوسه در غزل و همان سعدی نقد و مؤاخذه در قصیده است. وقتی با دوربین‌مان، قابی بزرگ‌تر – لااقل بزرگ‌تر از چار چوب فلزی عینک ایدئولوژی – از شمال بوستان پهناور سعدی بگیریم، آرام‌آرام می‌توانیم مثل خودش زمزمه کنیم: «تنگ چشمان نظر به‌میوه کنند / اما تماشاکنان بستانیم».

نشسته است. نکاتی که در آثار دیگران کمتر مشاهده می‌شود اما با آغاز دوران تجدد یکی از مواردی که متجددین نشانه می‌روند سعدی است و بر اساس دغدغه‌های آن‌ها که در زمان و نوع خود قابل احترام بوده، نوعی سعدی‌ستیزی شکل می‌گیرد. پس طی آسیب‌های این دوران، سعدی در میان آذهان متجددین و روشنفکران کمتر جایی داشت اما در سال‌های اخیر آن سعدی‌ستیزی که در ادامه تبدیل به سعدی‌گریزی شد به وضعیتی تغییر شکل داده است که سعدی را دوباره ببینند. در این میان جامعه‌شناسان و مور خانی چون عباس میلانی در کتاب «تجدد و تجددستیزی در ایران» یا همایون کاتوزیان بر کارآمدی اندیشه‌های سعدی انگشت گذاشتند و تصور می‌کنیم ما در حال بازگشتی دوباره به سعدی هستیم.

و در ادامه:

چه لازم است یکی شادمان و من غمگین یکی به خواب و من اندر خیال وی بیدار؟

سعدی آموزگار مصلحت است برای کار به دستان تا در تدبیر مُلک مصلحت را بر هر امر دیگر مقدم بدانند و اگر می‌گوییم روح ایرانی در کلام سعدی متجلی است به سبب ویژگی خیزرانی و انعطافی یا محکوم به انعطاف جامعه ایرانی است. خیزران در برابر توفان، نمی‌شکند. خم می‌شود تا توفان بگذرد. این خم شدن، کرنش و تسلیم نیست. ماندگاری است و کوتاه و دوباره سر برافراشتن.

چندان که خودسعدی می‌گوید:

**چوروزگار نسازد، ستیزه‌تنو ان برد
ضرورت است که با روزگار در سازی**

این «درساختن» تسلیم نیست، قبول واقعیت‌هاست.

برای آن که بدانیم سعدی تا چه حد با میانه‌روی در سیاست شناخته می‌شود این اشارت ضرورت دارد که «لازار کارنو» از چهره‌های برجسته تاریخ معاصر فرانسه گفته میانه‌روی در سیاست را از گلستان سعدی الهام گرفته و حتی نام گل رز خود را سعدی گذاشته بود. نام فرزند بزرگ خود را که در گروندار انقلاب، زاده شد نیز سعدی گذاشت و چون در نوزادی از دنیا رفت نام فرزند دوم خود را هم سعدی گذاشت!

محمدعلی سپانلو شاعر فقید شعر مشهوری دارد با این عنوان: «نام تمام مردگان، یحیاست». عباس معروفی رمان‌نویس فقیه هم کتابی دارد با همین عنوان. سعدی اما شاعر زندگی است و در روز سعدی سبزه اگر آرزو کنیم نام کاربه‌دستان ما در سیاست و فرهنگ، «سعدی» می‌بود. در سیاست به خاطر رعایت مصلحت و عدالت و در فرهنگ از حیث مدارا و تحمل و در برخورد‌های اجتماعی پرهیز از هر آنچه جامعه آن را «آزار» می‌داند فارغ از این که خود مدعیان چه نامی بر آن بگذارند.

گرامافون

رقص سر خوشانه‌ی روسی



صوفیا نصراللهی

روزنامه‌نگار و مترجم

دیمیتری شوستاکوویچ، آهنگساز و پیانیست مشهور روس در دوران اتحاد جماهیر شوروی، شاهکار به‌لحاظ ساختار سمفونیک کم ندارد، اما ملودی‌هایش عموماً پیچیده‌اند و شاید برای شنوندۀ تازه‌کار موسیقی کلاسیک شنیدن‌شان چندان سهل نباشد. اما یکی از آثار شوستاکوویچ که به احتمال زیاد شنیده‌اید، والس شماره ۲ از سونیتهی است که اواسط دهه‌ی ۵۰ ساخته شد. اگر اهل سینما باشید آن را در فیلم مشهور «چشمان کاملاً بسته»، استنلی کوبریک شنیده‌اید که مشهورترین استفاده از این قطعه‌ی شوستاکوویچ است؛ تم والس که ریتم آن سه‌تایی است و میمنی بر سه حرکت رقص والس.

قطعه حال و هوای سرخوشانه‌ای دارد و آن نسخه‌ای که الان درباره‌اش می‌نویسم با اجرای آندره ریو است که جزو مشهورترین اجراها از والس شماره ۲ شوستاکوویچ محسوب می‌شود. آندره ریو رهبر ارکستر هلندی اصلاً در اجرای والس تخصص دارد و تفسیر او از این قطعه‌ی شوستاکوویچ شبیه دیگر کارهایش علاوه بر وجه موزیکال کمی حال‌وهوای نمایشی هم دارد. به‌خصوص جاهایی که موسیقی با سازهای کوبه‌ای اوج می‌گیرد و با صدای سنج‌ها انگار از یک تم موسیقی وارد تم دیگر می‌شود که رقصنده‌ها را برای حرکت بعدی آماده می‌کند. در تفسیر آندره ریو از این قطعه‌ی شوستاکوویچ یک ارکستر کامل شامل زهی‌ها، بادی و کوبه‌ای می‌نوازند.

سونیت درواقع فرمی از موسیقی غربی است که شامل چند موممان می‌شود که عموماً از فرم موسیقی رقص گرفته می‌شوند و تم مشترک موسیقایی دارند یا در یک فضای مشابه نوشته ساخته شده‌اند. سونیت مشهور شوستاکوویچ البته با این تعریف که مربوط به سونیت در دوره‌ی باورک است، تفاوت‌هایی دارد از جمله اینکه معمولاً آن سونیت‌ها ۵ موممان داشتند، اما این یکی از ۸ قطعه تشکیل شده که والس ۲ یکی از آن‌هاست و البته ملودی‌اش ساده‌تر از بقیه به ذهن سپرده می‌شود. یکی از دلایلش شاید ساز کوبه‌ای باشد که خیلی نرم و آرام در پس‌زمینه در حقیقت ریتم را نگه می‌دارد. این قطعه‌ی کوتاه که کمی بیش از سه دقیقه است سه تم اصلی دارد که سومی، ترکیب ساکسیفون و سازهای زهی است و به‌نظم محبوب‌کننده‌ترین بخش قطعه است.

هر چند ملودی این والس به‌نظر خیلی سبک‌بار می‌رسد اما شبیه بقیه‌ی کارهای شوستاکوویچ در این قطعه هم می‌توانید ابهام و تیرگی را حس کنید که در دیگر قطعاتش با وضوح بیشتری وجود دارد. حال‌وهوایی که به هر حال ملهم از فضای زندگی شوستاکوویچ بوده است. آن طور که می‌گویند رابطه‌ی او با حکومت استالین بسیار پیچیده بود. دهه‌ی ۶۰ برای اینکه بتواند رئیس اتحادیه‌ی آهنگسازان جماهیر شوروی شود مجبور بود که به عضویت حزب کمونیست دربیاید. با وجود اینکه هرگز دستگیر نشد اما سایه‌ی مخوف استالین بالای سر او هم سنگینی می‌کرد. وقتی اپرای «لیدی مکبت» او به‌رغم تحسین فراوان توسط دولت توقیف شد، یمیناک بود که مبادا بخوانند بلایی سرش بیآورند. اواخر عمرش در گریر بیماری‌های فراوانی بود از جمله سرطان ریه که به‌دلیل سیگارهای فراوانی بود که تا لحظه‌ی آخر هم ترک نکرد. بسیاری از منتقدان موسیقی باور دارند که شوستاکوویچ بزرگ‌ترین آهنگساز قرن بیستم بود هر چند سمفونی‌های او شبیه بقیه‌ی آهنگسازان روس با آن شکل کلاسیک سمفونی غربی گاهی در زاویه قرار می‌گرفت. اما حداقل این سونیت او و والس شماره‌ی ۲ کاملاً همان فضای موسیقی کلاسیک غربی را دارد؛ ملودی‌ای که سریع به‌خاطر سپرده می‌شود.

برای آخر کار سراغ یک اجرای دیگر از والس شماره‌ی ۲ بروید. یک اجرای جمع‌وجور که توسط یک کوارتت زهی صورت گرفته. آن شکوه نمایشی کار ریو را ندارد، اما آن بخش مه‌آلود و غم‌انگیز قطعه را بییشت‌ر در ذهن زنده می‌کند. سهل الوصول‌ترین قطعه‌ی شوستاکوویچ که احتمالاً به‌همین دلیل راهش را به سینما پیدا کرد، اما هر تفسیری از آن ابعادی را روشن می‌کند که نشان می‌دهد کار آهنگساز چقدر پیچیده و دشوار بوده است.

